

یک غزل ناشناخته‌ی حافظ!

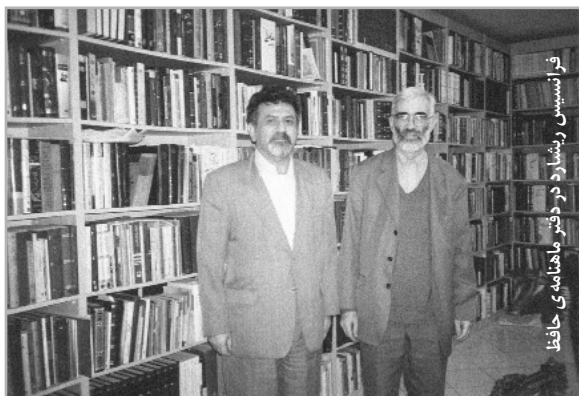
فرانسیس ریشارد

رئیس بخش فارسی کتابخانه‌ی ملی پاریس

اما، مولف در هیچ‌جای رساله اسم شاعر را نمی‌آورد. ابیات به وزن‌های مختلف‌اند. اکثریت ابیات بدین وزن (ورقه‌ی ۹۷ ر):
تفرج‌کنان در هوا و هوس
گذشتیم بر خاک بسیار کس
کسانی که دیگر به غیب اندراند
بیایند و بر خاک ما بگذرند
الا ای که بر خاک ما بگذری

به جان عزیزان که یاد آوری
گاهی هم ابیات عربی می‌آورد. آخرین بیتی که در رساله پیدا می‌کنیم، این است: (۱۵۳ پ - ۱۵۴ ر)
ما بر سر گورها زیارت کردیم
تا بر سر گور ما زیارت که کند؟
۳- امکان زیادی دارد که مولف **سلوة الصابرين** شاعر هم بوده و ابیات مربوط به موضوع رساله را خود نوشته باشد، اما در یک جای رساله به غزلی برمی‌خوریم که تخلصی دارد و این تخلص «حافظ» است. اینک (ورقه‌ی ۱۰۳ ر) متن این غزل که بعد از کلمات «...» این معنی به پارسی گفته شده، شروع می‌شود.

خود چه باشد حال آن کندر لحد تنها بوذ
در میان مار و مورش مسکن و مأوا بوذ
دوستان انده برند و دشمنان شاذی برند
ور نیاید رحمتی حالش بڈ و رسوا بوذ
از حیوة و زندگی محروم ماند روز و شب
لطف یارش کی رسڈ هر کس کش آن جا [جا] بوذ
از بر یاران و خویشان دور مانده آن غریب
جمع فرزندان او را در میان غوغا بوذ
ریزد اندر خاک روی خوب با زیب و جمال
بندهای دست و پاش از یک‌دگر پیذا بوذ



□ ۱- نسخه‌ی خطی شماره‌ی Supplement Persan 138 کتابخانه‌ی ملی پاریس، که در فهرست پلوشه زیر شماره‌ی ۷۳۹ (جلد دوم، چاپ پاریس، ۱۹۱۲ میلادی، ص ۲۱) معرفی شده بود، رساله‌ی عرفانی در اخلاق (ورقه‌ی ۳ پ) موسوم به **سلوة الصابرين و حلوة الشاکرين** است. کتابت این نسخه (که شامل ۱۵۶ ورقه، ۱۳ سطر، با اندازه‌ی ۱۵ در ۱۴ س است) به خط نسخی به‌دست محمود بن احمد بن حسن ابراهیم در تاریخ ۱۳ رجب سال ۸۳۳ به انجام رسیده است (ورقه‌ی ۱۵۴ پ).

۲- غیر از نسخه‌ی پاریس (که آقای محمدتقی دانش‌پژوه در مقاله‌ی «نسخه‌های خطی فارسی» (ج ۱، ص ۲۲۲) در بین رسالات اخلاق و سیاست ذکر می‌کند) هیچ نسخه‌ی دیگر از آن **سلوة الصابرين و حلوة الشاکرين** شناخته نیست.

به هر حال، شاید به‌علت نوسازی ورقه‌ی اول نسخه‌ی پاریس، اسم مولف از بین رفته باشد. خود مولف در مقدمه‌ی رساله می‌نویسد که مدتی پیش از شیخ تاج‌المله‌الدین احمد بن سید شمس‌الدین محمد بن امیر تاج‌الدین اسمعیل الشیرازی المجد الايجی الشافعی السنی «جامع الفضائل السنیة والشمالیة الرضیة» (ورقه‌ی ۳ ر) زندگی کرده.

آن شیخ پیشنهاد کرده بود که مولف رساله‌ی مختصری را بنویسد. وقتی که تالیف **سلوة الصابرين** به انجام رسید - یعنی در سال ۷۸۵ هـ (ورقه‌ی ۳ پ) - شیخ تاج‌الدین احمد فوت کرده بود.

آغاز (نوساخته‌ی) نسخه این‌است: «الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور. حمد بی‌عد و ثنای بی‌عد خدای را جل جلاله و عم نواله که...». بعد از مقدمه، مولف چند حدیث شریف می‌آورد (که در نسخه با مرکب سرخ نوشته شده) و هر یکی از آن‌ها را شرح می‌کند. ۱ در متن، مولف که در آداب وفات، جنازه، زیارت، گورستان، رنج و بیماری بیش‌تر صحبت می‌کند، حکایاتی از بزرگان اسلام می‌آورد. سبک رساله‌ی **سلوة الصابرين** نثر فصیحی‌ست.

گاهی مولف شعر می‌آورد، مثلاً (در ورقه‌ی ۹ ر)
هر کجا باد آورد خاکی به‌زیر پای تو
خاک زلفین عروسی یا رخ جانانه‌ی
خاک بعضی خشت ایوان‌اند و بعضی خاک ره
چند دیگر کاسه‌اند و کوزه در هر خانه‌ی
آب از وی می‌خوری و چشم بینائیت نیست
خاک خاک تست آن خویش یا بیگانه‌ی
گر سبودی خمر بینی در میان فاسقان
آن سبوذ از خاک مستی یا بوذ مستانه‌ی

عبوس زهد

امیراصلاح شکوهی

□ در شماره‌ی ۱۹ ماهنامه، آقای مهدی برهانی این بیت را به شرح و تفسیر کشیده‌اند:

عبوس زهد به وجه خمار بنشیند

مرید خرقره‌ی درد‌ی‌کشان خوش‌خویم

آقای برهانی طرفدار این نظریه هستند که (عبوس زهد) باید «ننشیند»، اما مجموعاً سه نفر از حافظ‌شناسان و صاحب‌نظران صیغه‌ی «بنشیند» را پذیرفته‌اند: دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر حسین‌علی هروی و هوشنگ ابتهج (سایه).

اینک بخش‌هایی از شرح و تفسیر آقای برهانی:

۱- نخست اگر بگوئیم که وجه درست این است (عبوس زهد به وجه خمار بنشیند)، این جمله، جمله‌ی کامل است و نیاز چندانی به ارائه‌ی دلیل و آوردن مصراع دوم ندارد و جنبه‌ی چرایی آن که در مصراع دوم باید پاسخ داده شود، کم‌رنگ می‌گردد.

۲- از این همه گذشته، نکته‌ی که مرا وامی‌دارد واژه‌ی انکاری (ننشیند) را برگزینم، توجه به معانی خمار و مخمور است. چون این واژه در ادب فارسی به معنی مست هم به کار رفته، نرگس چشم را هم مست خوانده‌اند و هم در آن جهت خمار.

۳- به دیگر سخن آن کس که باده نوش است اگر درگاه نیاز باده ننوشد، خمار می‌شود و خماری دیگر هنگامی است که او بیش از اندازه می‌بنوشد، در هر دو حالت چشم خمار بدان قابل تشبیه است.

۴- در جای دیگر حالت بیش از اندازه‌ی باده‌نوشی را خماری گفته است، به هر روی مستی هم خماری می‌آورد.

۵- نرگس بدان روی که خواب‌آلوده است در ذائقه‌ی زیباشناسی شاعر به چشم‌های نازآلود و خماری تشبیه شده است یا به عکس به همین روی گاه آن گونه چشم را مست و گاه خمار خوانده‌اند و این دو واژه‌ی مست و خمار هم مترادف و هم متضاد یک‌دیگر به کار گرفته شده‌اند.

معنی و تفسیر بیت از نظر آقای برهانی: عبوس زهد به اندازه‌ی رنج‌آور (ناخوشایند) است که حتا با خماری رنج‌آور هم قابل قیاس نیست. روی خمار دیدن اگر ناخوشایند است روی زاهد عبوس از دیدن آن ناخوشایندتر است. به همین روی شاعر خود را مرید خرقره‌ی خماری می‌داند که با نداشتن شراب صافی به دردی خم هم بسنده می‌کند و نرم‌خوی و مهربان می‌شوند.

اما بخش‌هایی از تفسیر و توضیح روان‌شاد دکتر حسین‌علی هروی:

منصب و جاهش مبدل گردد آن صاحب‌قران

مال وی قسمت کنند و نام وی منسا بود

ای تو دیدی یا شنیدی حافظا کاندر جهان

شخصی آمد کو سلیم از جمله آفت‌ها بود

این غزل در دیوان حافظ چاپ شده‌ی استادان قزوینی و غنی پیدا نیست و هم همین‌طور در هیچ نسخه‌ی خطی دیوان موجود در کتابخانه‌ی ملی پاریس نیست. چه این «حافظ» خود شاعر معروف شیرازی که چند سال بعد از اختتام سلوة الصابرين و حلوة الشاکرين - در ۷۹۲ - فوت خواهد کرد، می‌تواند باشد؟ در این زمان حافظ معروف بود و مولف رساله (که خودش هم ممکن است شیرازی بوده) خود می‌توانست شعر استاد بزرگ را ذکر کند. در سال تالیف، یعنی ۷۸۵ هـ. دیوان حافظ هنوز مرتب نشده بود و بهترین ابیات هنوز انتخاب نشده بود.

اگر این طوری نباشد، یک شاعر دیگر آن زمان - یا خود مولف رساله - می‌توانست همان تخلص «حافظ» را داشته باشد. آن حافظ باید غیر از شعرای ذکر شده‌ی فرهنگ سخنوران، ع. خیامپور بوده باشد. خلاصه امید است که بتوانیم این غزل را در مجموعه‌ی غزلیاتی که در دیوان حافظ منتشر شده، به شکل الفبایی جا پیدا نکرده و شاگردان شاعر ضبط نکرده‌اند، اضافه کنیم. امید است که یک روز تحقیقات متخصصین بتواند در این مورد روشنی بیش‌تر بیاورد.

پی‌نوشت

۱- سخنان درباره‌ی مرگ پیغمبر (ص) بسیار است و مولف چند تا کتاب را ذکر می‌کند، از بین آن‌ها: شرح اسماء الله (عبدالکریم یا ابوالقاسم قشیری) [م ۴۶۵] (ورقه‌ی ۳۵ ر) و سیرالسلف [اسمعیل تیمی حافظ اصفهانی، م ۵۳۸] (ورقه‌ی ۱۱ پ) و کتاب الداعی الی وداع و ...

با شادباش عید غدیر

عاطفه رحمتی - تهران

شاه مردان، شیر حق، دست خدائی، یا علی
دولت پاینده‌ی، عشقی، صفایی، یا علی
وقت جنگیدن دلیری، وقت بخشیدن سخی
داستان قدرتی، خیبر گشایی، یا علی
مظهر صبر و تحمل، آشنای درد و رنج
عاشقی دل‌تنگ، از زهرا جدایی، یا علی
تیغ یزدان، پشت مظلومان، انیس بی‌کسان
خود ولی تنها، اسیر صد جفایی، یا علی
مرد مردانی و بس نامردمی‌ها دیده‌ای
بس کشیده دردها، درد آشنایی، یا علی
زادگاہت کعبه، منزلگاه آخر قبله‌گاه
از کجا می‌آیی و آخر کجایی، یا علی
تابع مطلق به فرمان خدای لایزال
فارغ از پرسیدن و چون و چرایی، یا علی
فرق خونین، زخم زهرآلود، تیغ دشمنان
عدل با قاتل، خداوند سخایی، یا علی
افتخار خلقتی، سردار دین و حکمتی
وارث فخر نبوت، مصطفایی، یا علی

می‌گویند آن که بر اثر زهد حالت عبوس به خود گرفته، مثل آدم خمار غمناک و کج خلق می‌نشیند. من مرید گروه می‌خواران فقیری هستم که شاد و خوش خلق‌اند. یعنی با وجود بی‌چیزی روی خوش دارند و مثل خمارزده‌ها کج‌تابی نمی‌کنند. می‌خواهد بگوید با آن که خوش‌خوبودن از شرایط ایمان است و زاهد باید خوش‌خو باشد. اما چون خود را به خدا نزدیک می‌داند. دست‌خوش‌غرور می‌شود و ترش‌رو می‌نشیند. اما دردی‌کشان وارسته و از خویش‌رها هستند. «به وجه خمار بنشیند» تصحیح قیاسی دکتر خانلری است. ضبط نسخه‌های دیگر «نشیند» است که چون معنای معقولی برای آن به نظر نرسید، استثنائاً در این مورد تصحیح قیاسی را پذیرفتیم. از نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی مجلس - کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه و کتابخانه‌ی ملی آن‌چه دیده شد، تماماً ننشیند ضبط کرده‌اند. تنها یک نسخه‌ی چاپی قدیمی چاپ سنگی شعبان ۱۲۶۸ به شماره‌ی ۲۷۵۷ کتابخانه‌ی ملی بنشیند آمده است که می‌تواند پشتوانه‌ی بر این تصمیم قیاسی باشد.

توضیح من پیرامون شرح و تفسیر آقای برهانی:

۱- به پندار من اندکی از دشواری دست‌یابی به معنی صحیح و حقیقی این بیت، برداشتی‌ست که از واژه‌ی «بنشیند» و یا «ننشیند» می‌شود. این کلمه در هر دو صورت نفی و تاکید، به معنی حقیقی واژه‌ی «نشستن» به کار نرفته و مراد از آن بر روی زمین نشستن نیست. بلکه خواجه از این واژه نشست و برخاست و معاشرت با دیگر و مراودت را اراده کرده است. در هر دو صورت خواننده کنجکاو می‌شود که چرا (عبوس زهد)، مانند آدم‌های خمار با دیگران برخورد می‌کند. وانگهی ما وقتی می‌گوئیم که آدم نوکیسه خسیس است، جمله تمام می‌شود ولی برای این که فرومایگی و خست را نکوهش کنیم، کرم و گشاده‌دستی را می‌ستائیم؛ زیرا برای این که کیفیت هر چیز بیش‌تر نمود پیدا کند، معمولاً با ضد آن مقایسه می‌شود.

این در نهاد انسان است که همواره با معیار مقایسه در مورد صفات انسانی داوری می‌کند، بویژه هنگامی که صفات غیراخلاقی را به نوعی مشاهده و یا احساس کند. پس وقتی که می‌گوئیم عبوس زهد به وجه خمار بنشیند، برای اینکه ترش‌رویی و بدخلقی را نکوهش کنیم، می‌گوئیم قربان دردکشان تهی‌دستی که چهره‌ی خندان و گشاده دارند.

در این جا منظور مطلقاً تمجید و ستایش از گشاده‌دستی نیست، بلکه تکیه‌ی سخن بیش‌تر بر قبح و زستی فرومایگی‌ست.

۲- واژه‌ی مست و خمار و مخمور که معمولاً در یک مصراع یا یک بیت آورده شده، فقط به عنوان صفت چشم به کار رفته و شاعر این سه صفت را که دو تایی آن‌ها با مست متضاد هستند، تنها برای نشان‌دادن حالت چشم مورد استفاده قرار داده و من در هیچ شعر دیگری ندیده‌ام که مست، خمار و مخمور با هم برای شخص و یا معشوقه کاربرد داشته باشد. اگر آقای برهانی چنین بیتی را ارائه دهند، استدلال ایشان را با کمال خضوع می‌پذیرم و به اشتباه خود اعتراف می‌کنم. اما در بیت مورد بحث شخص است نه چشم: چشم مخمور تو دارد ز دلم قصد کباب / ترک مست است مگر میل کبابی دارد؛ راه دل عشاق زد آن چشم خمار / پیداست از این شیوه که

مست است شرابت؛ مئی در کاسه‌ی چشم است ساقی را به نام ایزد / که هستی می‌کند با عقل و می‌بخشد خماری خوش؛ در ابیات زیر ملاحظه فرمائید همه‌ی خماری‌ها به شخص بازمی‌گردد و با مستی و مخموری مترادف نیست. ساقیا لطف نمودی قدحت پُر می‌باد / که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد و یا: در این خمار کسم جرعه‌ی نمی‌بخشد / ببین که اهل دلی در جهان نمی‌بینم؛ نهفته‌ام به خیالی که می‌پزد دل من / خمار صد شبه دارم شرابخانه کجاست و شواهد بسیار دیگری که همه در **دیوان** خواجه و هم در سایر دواوین شعرای قدیم و جدید دیده می‌شود.

۳- در باور من نمی‌گنجد که حالت برآمده از زیاده‌نوشی باده، نوعی خماری را به همراه داشته باشد. که از این حالت به سرمستی و سیاه‌مستی و سر از پا نشناختن برسد و به قول خیام - آن دم که ساقی گوید / یک جام دگر بگیر و من نتوانم.

۴- خماری حالتی‌ست که در اثر ننوشیدن باده، به می‌خواران معتاد به آن عارض می‌شود و واژه‌ی خمار در مورد افراد معتاد تنها به یک معنی به کار برده شده و این خمار مترادف با مستی نیست و عوارض عصبی و روانی شدیدی را به همراه دارد که احم و بدخلقی با آن ملازمه دارد - ساقیا لطف نمودی قدحت پُر می‌باد / که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد.

این حالت تشویش همان عارضه‌ی روانی و عصبی‌ست که به همراه تندخویی و کج‌خلقی و ترش‌رویی تظاهر می‌کند. و یا ما را که درد عشق و بلای خمار کشت / یا وصل دوست یا می‌صافی دوا کند. در این جا هم علاج خماری به جز وصل دوست تنها می‌صافی‌ست. سعدی نیز با آن‌همه پرهیزگاری از عارضه‌ی خمار غافل نمانده و از درد دل خمار می‌گوید:

یاران صبوحی‌ام کج‌ایند؟ تا درد دل خمار گویم
تفسیر آقای برهانی، ساخته‌ی تصوّر شخصی‌ست و مستلزم این است که انسان از آن‌چه توالی واژگان به خواننده القا می‌کند، دور بیفتد؛ در حالی که اگر آن را مطابق ضبط سایه بخوانیم، به سبک و سیاق و اندیشه‌ی حافظ نزدیک‌تر است.

معنی بیت این است که کسی که زهد ریایی او را متوهم به عجب و خود بزرگ‌بینی کرده (مانند آدم‌های خمار با دیگران) با کج‌خلقی و ترش‌رویی نشست و برخاست و معاشرت می‌کند. این معنی، تفسیر کلمات به صورت محدود در چهارچوب قالب واژگان است.

تعریف بازتر و گسترده‌تر این مصراع، این است که: عبوس زهد کسی‌ست که سعی می‌کند با تظاهر به زهد خشک‌ریایی که آمیخته به عجب و خود بزرگ‌بینی است، مانند آدم‌های خمار با دیگران با احم و ترش‌رویی و بی‌اعتنایی برخورد و نشست و برخاست کند و خود را به خدا نزدیک‌تر از دیگران نشان دهد که در حقیقت آفت غرور آتش در خرمن عبودتیش زده.

من دوستدار و ارادتمند باده‌نوشان تهی‌دست و ژنده‌پوشی هستم که به ته‌نشین و دُرد باده قناعت کرده و گشاده جبین و متمسک هستند و با خلق خدا با خوش‌رویی و نرم‌خویی رفتار می‌کنند.